



گفت و شنودی با

دکتر جلیل تجلیل

استاد دانشکده ادبیات و علوم انسانی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

درباره

انتقاد از شخصیت

جرج گرشوین



● آقای دکتر تجلیل در آغاز این بحث بهتر است درباره خطوط اصلی ادب فارسی بطور اعم و درباره ظرفیتهای اجتماعی آن بطور اخص صحبت کنید.

— خطوط اصلی ادب فارسی از حیث هنجار و قالب و شیوه بیان و تحول تاریخی آن، متون و سنک نبشته‌ها و مآثر پیش از اسلام و کتب و رسالات پس از اسلام را دربر میگیرد با ویژگیهایی که زبان دری و فارسی دارد بعلاوه فنون ادبی و دستور زبان فارسی و صرف و نحو و معانی و بیان عربی و همه جلوه‌ها و سبکهای نظم و نثر ایرانی. و از لحاظ معنی و مفاهیم، ادب فارسی نمایشگر آداب و سیر و حماسه قوم ایرانی و مجاری احوال حکمرانان و سلاطین و معارف اسلامی و عرفان و تصوف و اخلاق و تربیت و سیاست و علوم و فلسفه و کلام و برخی مآثر هنر و ادب عربی و ترکی و اخیراً تأثیراتی که از راه زبانهای فرانسه و انگلیسی و روسی و آلمانی و جز آن وارد زبان ما شده و بسی نکته‌ها و دانستنیها.

● درباره گیرانی و رسانی سخن (بلاغت) و معانی و بیان (این علم تا حدی ناشناخته) خواهش می‌کنم توضیح مشروحی بفرمایید و در ضمن این مسأله راروش کنید که در نقد ادبی توجه و تأمل در معانی و بیان تا چه حد بایسته و ضروری است.

— معنی بلاغت با توجه به مسیر تاریخی و تحول تدریجی آن دامنه وسیعی پیدا کرده چنانکه ابتدا در دست ابن معتر شاخه‌یی از بدیع محسوب می‌شد آنگاه قدامه شاخه‌هایی بر آن افزود سپس متکلمان مباحث خود را در اعجاز قرآن در صور بلاغی و ایماز

های بیانی ترسیم کردند و همین مباحث بدست عبدالقاهر جرجانی صاحب کتاب اسرار البلاغه و هم دلایل الاعجاز شکوفانی یافت و برای نخستین بار بر پایه اصولی دقیق و استوار قرار گرفت. پس از آن «سکاکی» مباحث عبدالقاهر را رنگ دیگری داد و آن را با فلسفه و منطق درآمیخت. این اصول را سکاکی و پس از او خطیب اینها را تلخیص کردند و خفقان بلاغت پیدا شد و فنون بلاغی از طراوت و تحرك به خشکی و تصنع گرایید و مناقشات طولانی لفظی رونق گرفت. باری در تعریف بلاغت گفته‌اند که آن مطابقت کلام فصیح است بامقتضی حال. از این مقع پرسیدند بلاغت چیست؟ گفت: بلاغت نام جامعی است که بوجوه گوناگون تجلی می‌کند: گاه در سکوت گاه در استماع، و گاه در اشاره جلوه دارد گاهی ممکن است بلاغت در احتجاج و استدلال روی نماید و گاهی در جواب، در شعر، در مسجع، در خطب و سخنرانی‌ها، در رسائل و نامه‌ها جلوه‌گر شود. بلاغت رموز و زیباییهای همه این معانی را دربر می‌گیرد.

همین رعایت مقتضی حال شرط عمده پیدایش سبک و شخصیت اصیل در شعر و ادب است. زیرا آنچه را زاری و التماس و تمنی و خواهش ایجاب می‌کند، امر و حکومت و فرماندهی نمی‌پسندد، چه اولی اقتضای اطناپ می‌کند و دومی مقتضی ایجاز است. آنچه را مثل بازگومی کند يك حکایت مفصل با آن فوریت و اصابت نمی‌تواند در اذهان بیافریند تشبیه و استعاره و مجاز و تمثیل و کنایه آیینهای استادانه وزیر کانه‌یی است که

قادر است لطیفترین و باریکترین اندیشه‌ها را در فرودگاه دل و عرضه خاطر شنونده فرود آورد. به بینید سعدی برای بیان اینکه در کف مردم نودوست و آزاده مال دنیا قراری ندارد چگونه ایفای نقش می‌کند:

قرار در کف آزادگان نگیرد مال
 چو صبر در دل عاشق، چو آب در غربال

بهره‌برداری از همین آیینه‌ها است که سخن را جامه لطف تاثیر و کمال می‌پوشاند و مایه امتیاز و در نتیجه ملاک داوری و سنجش و نقد سخن سنجان قرار می‌گیرد. البته ناگفته نماند که امروزه گذشته از این اصول باید موازین نو آیین دیگری را نیز بکار گرفت و باید دید شعر مولود چه احوال و عوامل اجتماعی است و شاعر بر مسیر فکری همروزگاران و آیندگان چه تاثیری گذاشته است. نقد که برخی آنرا صرفاً عیبجوئی می‌پندارند معنی وسیع دارد همچنانکه در لغت بمعنی تمیز نیک و بد اشیاء است باید نقص و کمال يك اثر را باز نماید. نقد ادبی بیش از آنچه با شکل و قالب سرو کار دارد، با هدف و معانی ذهنی ادیب هنرمند روبرو است می‌خواهد روشن کند گویندگان و هنرمندان معافی را چگونه با ترکیب موثر از گنجینه خاطر در قالب بلیغ می‌ریزند. خود این بررسی پیوندی است با جهان ماورای لفظ، با جهان عواطف و خیال. بعضی از نقادان عناصر ادب را در چهار کلمه خلاصه کرده‌اند: ۱- عاطفه ۲- معنی ۳- روش و استیل ۴- خیال. شعر که پدیده‌یی است از ازدواج آهنگ (وزن و قافیه) با جولان اندیشه و تخیل، بر مبنای همین ارکان، نقد و داوری می‌شود. و کمبود یکی از این دو رکن آنرا از پایگاه والای شعری

ساقط می‌کند چه شعر برهنه از حلیه تخیل بلند را نظم باید گفت، الفیه ابن مالک و نصاب الصبیان ابونصر فراهی بهترین نمونه نظم عربی و فارسی هستند و ابوالعلاء معری در لزومیات نثری شاعرانه دارد و سعدی در گلستان و خواجه عبدالله انصاری در مناجاتهایش راه شعر می‌پویند تا نثر. گذشته از این باید دانست که هر واژه‌یی شایسته‌استخدا در سازمان شعر و ادب نیست چنانکه ابن خلدون دانشمند و نکته پرداز معروف به این بیت عربی:

لم ادر حین وقت بالا طلال

ما الفرق بین جدیدها و البالی
 اعتراض دارد از آنکه به نظر وی عبارت (ما الفرق) به زبان و گویش فقیهان بیشتر می‌برازد تا به زبان شعر.

ملاحظه می‌شود که قلمرو نقد و کریتیک ادبی را تاچه حد دانش بلاغت و اصول معانی و بیان فرا می‌گیرد دانشی که بیشتر اهداف نقد را تعقیب می‌کند و شکل می‌دهد و بسیاری مسائل گونه‌گون ادبی راتحت نظام و انضباط سنجیده در می‌آورد. امروزه پیشرفت ارتباطات و تعالی سطح دانش برای يك نقاد علاوه بر این ملاحظات آشنایی با سبک و روال سخن و اندیشه متفکران و نویسندگان جهان لازم است تا انعکاس این همه معلومات و عقاید و سلیقه‌ها را از طریق رادیو و تلویزیون و مجله و روزنامه‌ها و کتب و رسالات که از هر گوشه جهان در معرض نمایش است مرتباً در آینه شعر و ادب فارسی بررسی کند.

● شاخه ممتاز ادب فارسی بنظر من شاخه عرفانی آن است

در باره این شاخه و نمایندگان برجسته آن (چون سنایی و عطار و مولوی و تاحلی حافظ) چه نظری دارید ؟

چرا بهترین شاهکار های شعر فارسی آینه تمام نمای عرفان و بیشتر از ثمرات این شاخه نیرومند برخوردار است؟ و چرا دعوت تصوف که محدود به اصول و کلیات شناخته و معدودی است اینهمه در شعر فارسی نفوذ دارد و در تاریخ ملل و نحل کمتر دعوتی تا این اندازه گسترش ادبی یافته است؟ این سئوالی است که پاسخ آن و هم علت این مایه نفوذ را باید در نیرومندی و اوج تخیلی دانست که شاعران عارف در نفوس مردم و طباع عمومی پدید آورده اند چه اکثر مردم به احساسات و عواطف که زاییده لطف تخییل است مطیع ترند تا بمنطق و استدلال علمی که مولود تفکر و تدبر است علاوه بر این باید سلیقه قصه پرداز و تمثیل آفرین و زبان شیرینکار روان آشوب شاعران متصوف را که وجود خواننده را در شهد کلام خود فرو برده و از باده هوشربا و اندوه افکن عرفان سرمست داشته اند به عنوان سر نفوذ سخن عارفان یاد کرد از این گذشته شعر فارسی از روزنه تصوف نوعی جهان بینی کائناتی به سراسر عالم می پراکند و از این رهگذر يك تفاهم و همگامی و همفکری وسیع بین اندیشمندان و فلاسفه عالم پدیدار شده و می شود . امروزه در پهنه اندیشه و ادب ، چه اگرستانسیالیسم که نخست توسط « سورن گیر کگارد » آن مبلغ دانمارکی پیدا شد و گفت (ما اصلا به آنچه انتزاعی و ذهنی صرف است علاقه نداریم بلکه سرو کار ما با همین مطالبی است

که در همین يك لحظه با آن مواجهم و جزئی از زندگی ما است) و چه مولانا که گفت صوفی ابن الوقت باشد ای رفیق

نیست فردا گفتنت شرط طریق و چه بودا که برای رسیدن به مقام فنا (نیروانا) از بین بردن تمایلات نفس و لذت های جسم را بهین راه برای درك لذت برین پیشنهاد کرده است همه بارقه های مشترکی است از کشش و گرایش عارفانه به عشق و درك لذت متصل و احساسی مشترك که متفکران جهان از هر گوشه در تار و پود آثار خود جای داده اند .

پیراستن دل از شایبه نام و ننگ و طرد هوای نفس در ره جانان مدار اصلی تهذیب عرفانی است و کمال این نوع تربیت عارفانه به این می انجامد که راه خدا را جز راه هوی دانیم .

عارف در قلمرو اندیشه خویش همه ذرات جهان را بینا و شنوا می داند و با همه وجودش این اندیشه را تجربت و تقویت می کند :

جمله ذرات عالم در نهان

باتو می گویند روزان و شبان

ما سمیعیم و بصیریم و خوشیم

با شما نا محرمان ما خامشیم

نجوای عشق ، عشق به کائنات ، در فضای اندیشه شعرای عارف ما موج می زند . سعدی هر گونه تاب و تب و سوز و ساز و ولوله و نیاز را در شکن زلف و شکنج مژگان یار می داند :

ولوله در شهر نیست جز شکن زلفیاری
فتنه در آفاق نیست جز خم ابروی دوست

یا عراقی ، جهانی را اسیر پنجه عشق
آشوب می‌داند :

عشق شوقی در نهاد ما نهاد
جان ما را در کف غوغا نهاد
بهر آشوب دل سودائیان
خال فتنه بر رخ زیبا نهاد
فتنه‌یی انگیخت شوری در فکند
در سرا و شهرما چون پانهاد

پس بهیچ روی نمی‌توان منکر جذبه
و شور و هیجان و شکوهی بود که شعر فارسی
از کلام شیرین و پرشور عارفان اندوخته است
و این یکی از اسرار عالمگیری و از خصائص
عمده جهان بینی شعر فارسی است . نوای
درد اشتیاق و تمنی قرب حق همه جا ، از
دیوان سنایی بلند است و کیست که طنین و
انعکاس این آرزومندی را در قصاید او چون
قصایدی که به مطالع زیرین گفته بگوش
حقیقت نیوش نشنود .

مکن در جسم و جان منزل که این‌دون است و آن‌والا
قدم زین هر دو بیرون نه نه اینجا باش و نه آنجا

طلب ای عاشقان خوش رفتار

طرب ای نیکوان شیرین کار

دلا تاکی درین زندان فریب این و آن بینی

یکی زین چاه‌ظلمانی برون شو تا جهان بینی

● متشکریم .

